

بنیاد فرهنگ ایران

ریاست آتمواری

ذریعہ عمرت فرج پهلوی شهبانوی ایران

یاست یاست

واللا حضرت شادخت اشرف پهلوی

برای آنکه در تاریخ و جغرافیای تاریخی ایران تحقیقی جامع و کامل در این
انجام بگیرد و نخستین کار آن است که ماخذ و مدارک مهم و معتبر در دسترس
محققان واقع شود .

بسیاری از این آثار که در ادوار مختلف به زبان فارسی تألیف شده هنوز
به چاپ نرسیده و چاپ بعضی دیگر با دقتی شایسته انجام نگرفته است
اما کتابها و رسالاتی که به زبانهای دیگر نوشته شده نیز فراوان است
و البته هر چه پخته‌تر ای نمی‌تواند با چندین زبان بی‌جان آشنائی داشته باشد .
برای رفع این مشکل بنیاد فرهنگ ایران می‌کوشد کتابهای فارسی
را که از این جهت ارزش و اهمیت دارد و نسخه‌های خطی آنها از دسترس
علاقه‌مندان دور است منتشر کند و کتابها و رسالاتی را که به زبانی دیگر تألیف
یافته است به فارسی درآورد و انتشار دهد .

پرویز نائل حامدی

دبیر کل بنیاد فرهنگ ایران

تقوم اسبندان

تالیف
ابوالفداء

ترجمه
عبدالمحمد آیتی



از این کتاب

۱۵۰ نسخه در پائیز ۱۳۴۹ در چاپخانه زر

چاپ شد

فهرست کتاب

هفت - نه	مقدمه مترجم
۶۴۰-۱	متن کتاب
۳	آغاز کتاب
۵	در معرفت همه زمین
۷	در معرفت اجزاء زمین
۱۰	ذکر خط استوا
۱۱	سخنی کلی در اقلیمهای هفتگانه
۱۵	سخن بیرونی در مکانهایی که روی خط استوا هستند
۱۶	در صفت معمورک زمین بطور اجمالی
۲۰	فصلی در تحقیق امر مساحت
۲۳	ذکر مساحت اقلیمهای هفتگانه به روش قدما و متأخران
۲۷	سخنی در دریاها
۵۰	سخنی در دریاچهها
۶۰	سخنی در رودها
۸۸	ذکر کوهها
۱۰۰	سخنی در ترتیب کتاب
۱۰۵	سخنی در تحدید اقلیمهای هفتگانه
۱۰۷	ذکر جزیره العرب
۱۳۹	ذکر دینار مصر
۱۶۳	ذکر بلاد مغرب
۱۹۹	ذکر جزیره اندلس

۳۳۸	ذکر جزایر دریای روم و محیط غربی
۳۴۲	ذکر شام
۳۰۲	ذکر جزیره میان دجله و فرات
۳۳۸	ذکر عراق
۳۵۶	ذکر خوزستان
۳۶۷	ذکر فارس
۳۸۰	ذکر کرمان
۳۸۶	ذکر سجستان
۳۹۲	ذکر سند
۴۰۰	ذکر هند
۴۱۳	ذکر چین
۴۱۸	ذکر جزایر دریای مشرق
۴۳۰	ذکر بلاد روم
۴۲	ذکر ارمنیه و اران و آذربایجان
۴۷۰	ذکر بلاد جبل و آن عراق عجم است
۴۹۲	ذکر بلاد دیلم و جبل
۴۹۸	ذکر طبرستان و مازندران و قومس
۵۰۸	ذکر خراسان و مضافات آن از زابلستان و غور
۵۳۸	ذکر زابلستان و غور
۵۴۵	ذکر تخارستان و بدخشان
۵۵۰	ذکر خوارزم
۵۵۶	ذکر ماوراءالنهر و مضافات آن از بلاد ترکستان
۴۵۸۶	ذکر جانب جنوبی از زمین و آن یلاه سیاهان است
۶۰۶	ذکر جانب شمالی زمین مشتمل بر بلاد قرقان و ترکان و غیر ایشان

مقدمه

این کتاب تقویم البلدان که به قول رنو Reinaud «در تمام قرون وسطی در اروپا کتاب و رساله‌ای که بتوان بر آن ترجیح نهاد تألیف نشده» اثری است در جغرافیا جامع محاسن همه کتب پیش از خود از ابوالقداء عمادالدین اسماعیل فرزند نورالدین علی بن محمود بن محمد بن عمر بن شاهنشاه بن ایوب بن شادی که شاهنشاه برادر صلاح‌الدین ایوبی بود و این خاندان، گردان بودند .

او به سال ۶۷۲ در دمشق متولد شد . در کودکی فرهنگ و ادب زمان خود را همراه با فنون سپاهگیری آموخت و آنسان که در مضمار علم و ادب سرآمد همگنان بود در میدان کارزار نیز یکه‌تاز و گردنفران بود . جودت ذهن و فیضان قریبیت و قدرت شاعری را با ذوق تحقیق و تألیف درهم آمیخت چنانکه جهاننداری و سیاست را با لشکرکشی و کشورگیری همراه داشت .

دوازده ساله بود که در استخلاص قلعه مرقب از دست مهاجمان صلیبی شرکت جست و در شانزده سالگی در اخراج آنان از طرابلس همراه سپاه اسلام بود و گویا آخرین بار که او را در پیشاپیش سپاه می‌بینم سال ۷۱۵ باشد که در لشکرکشی به آسیای صغیر شرکت داشت .

در آغاز از امرای دمشق بود سپس در اثر خدمات شایانی که از او مشاهده افتاد الملك الناصر او را وعده سلطنت حماة داد و چندی بعد به همین منظور از دمشق به قاهره رفت. سلطان او را گرامی داشت و خلعت و نعمت بخشید و به لقب الملك الصالح ملقبش ساخت و سلطنت حماة به او داد . در سال ۷۱۰ به حماة آمد و بر اریکه قدرت نشست و هفت سال بعد که در رکاب سلطان به سفر حج رفت لقب الملك المؤمنین یافت . و سلطان به او اجازه داد تا در حماة به عنوان سلطان حماة و اعمال آن به نامش خطبه کند .

حمایه در آن عصر یکی از مراکز ادب و مجمع گروهی از شعرا و ادبا بود. ابوالفداء که خود در شعر صاحب طبع بود، از باب این صنعت را نیکو می‌داشت چنانکه ابن نباته و صفی‌الدین حلی و شهاب‌الدین حلی را در مدح او قصائد است.

در سال ۷۲۱ کتاب تقویم البلدان را به پایان آورد و یازده سال بعد یعنی به سال ۷۳۲ در سن شصت سالگی دیده از جهان فرو بست.

جغرافیا نویسان پیش از ابوالفداء اگر در تألیف کتب خود انگیزه دیگری داشته‌اند ابوالفداء در تدوین تقویم البلدان انگیزه‌ای سیاسی داشته است. بدین معنی که به مقتضای موقع و مقام خود به تألیفی نیاز می‌داشته که بدون هیچ اطنا ب ممل و ایجاز محلی او را از مکان جغرافیائی هر بلد با ذکر پاره‌ای از خصوصیات آن آگاه کند و کتب دیگر جغرافیایی که از این پیش تألیف یافته بودند هر یک به تهائی این مقصود را بر نمی‌آورده‌اند چنانکه در مقدمه گوید: چون به مطالعه کتب مؤلفه در بیان احوال بلاد و نواحی روی زمین از کوهها و دریاها و غیر آنها پرداختم در آن میان کتابی را که مقصود مرا بر آورد نیافتم آنگاه به نقد یک یک کتب معروف جغرافیا پرداخته و بر هر یک عیبی گرفته‌است که مثلاً کتاب ابن حوقل و ادیسی و ابن خردادبه را از آن جهت که به ضبط نامها و ذکر طول و عرض بلاد پرداخته‌اند با همه تفصیلی که به کار داشته‌اند مفید فایده تام نمی‌دانند. و زیجها را اگر چه طول و عرض بلاد را در پر دارند، بدان سبب که از تحقیق نامها و ذکر اوصاف شهرها عاری هستند نپذیرفته. و کتبی دیگر چون الانساب سمعانی و المشترك یا قوت و مزیل الارنیاب و الفیصل ابوالمجد اسماعیل موصلی را که متعرض طول و عرض بلاد نشده‌اند ناقص می‌دانند. و اقدام خود را در تألیف این کتاب چنین توجیه می‌کند که: «چون بدین عیبها آگاه شدیم آنچه را در آن کتابها پراکنده بود در این مختصر گرد آوردیم» آنگاه در تدوین مطالب روش ابن جزله را در تألیف تقویم البلدان اتخاذ کرده است.

کتاب ابوالفداء بدین علل که بر شمرده یکی از کتب مفید جغرافیا است که از همان اوان تألیف مورد توجه اهل فن واقع گردیده است. چنانکه ذهبی متوفی به سال ۷۴۸ که از معاصران مؤلف بود آنرا تلخیص کرد و در سال ۹۹۷ سپاهی زاده به ترتیب حروف الفبا تنظیم کرد و با اضافاتی «اوضح المسالك الى معرفت البلدان والممالك» نامید. همچنین مورد توجه علمای مغرب زمین واقع شد و از اواسط قرن شانزدهم گهگاه ترجمه‌هایی از پاره‌ای از قسمتهای آن به یکی از زبانهای اروپائی منتشر شده است. تا آنکه در سال ۱۸۴۰ متن کتاب به وسیله زنو و دسلان De Sane با مقابله با چند نسخه دیگر به شیوه‌ای

دلپذیر به طبع رسید - و در سال ۱۸۴۸ ترجمه قسمتی از آن به زبان فرانسوی به قلم رنو و ۳۵ سال بعد یعنی در سال ۱۸۸۳ ترجمه قسمت دیگر کتاب به همان زبان به قلم گیار Guyard نشر یافت و این ترجمه ما از روی چاپ منقح رنو انجام گرفته است .

ضبط اعلام جغرافیائی جز آنچه در کتاب آمده است بیشتر از روی معجم البلدان یا قوت صورت گرفته و اندکی دیگر که در هیچیک ازین دو مأخذ نیامده بود از روی ضبطی که آن دو مترجم دانشمند در ترجمه فرانسوی آن ملحوظ داشته بودند انجام یافته است .

گفتنی است که در مورد شناسائی و تقد مأخذ و نیز توضیح و نقد مطالب و اعلام جغرافیائی و تاریخی که در کتاب آمده به طور تفصیل آنچنانکه دقیقه ای فروگذار نگردد نیازمند به مجلد دیگری است دست کم نصف همین کتاب . که بنده مترجم ترجیح داد نخست اصل اثر را در اختیار ارباب نظر بگذارد و سپس در فرصت مناسبتری با دقت و استقصای بیشتر در مجلد دیگری حواشی آنرا .

عبدالمحمد آیتی

نهم آبان ماه هزار و سیصد و چهل و نه

ترجمہ

تعمیر الکتب و بلدان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و به نستعین

الحمد لله حمداً يليق بجلاله و صلى الله على سيدنا محمد و آله . و بعد : چون به مطالعه کتب مؤلفه در بیان احوال بلاد و نواحی روی زمین، از کوهها و دریاها و غیر آنها پرداختم در آن میان کتابی را که مقصود مرا برآورد نیافتم . از جمله کتب این فن که بر آنها دست یافتم ، یکی کتاب این حوقل بود . این کتاب با وجود آنکه کتابی طولانی است و اوصاف بلاد به تفصیل در آن بیان شده ، ولی ضبط نامها و ذکر طول و عرض بلاد در آن نیامده . بنابراین بیشتر آنچه را که آورده هم از جهت نام مجهول است و هم از حیث مکان و با وجود جهل به این دو، فایده تام حاصل نشود .

و دیگر کتاب شریف ادیسی بود در ممالک و مسالك و کتاب این خرداده و غیر ایشان ، که همه از این جهت که به تحقیق نامها و ذکر طول و عرضها پرداخته اند گوئی پای برجای پای این حوقل نهاده اند . اما زیجها و کتبی که در بیان طول و عرض بلاد نوشته شده از تحقیق نامها عاری است و به ذکر اوصاف شهرها پرداخته . و برعکس کتبی

که در آنها به تصحیح نامها و ضبط آنها توجه شده بود، چون: «الانساب» سمعانی و «المشترك» یاقوت حموی و «مزیل الارتياب عن مشبه الانساب» و «الفیصل» هر دو تألیف ابوالمجد اسماعیل بن هبة الله موصلی، متعرض طول و عرض بلاد نشده بودند. و این خود روشن است که چون طول و عرض بلدی دانسته نشود، سمت آن مجهول ماند و جانب شرقی و غربی و جنوبی و شمالی آن شناخته نگردد.

چون بدین عیبها آگاه شدیم آنچه را در آن کتابها پراکنده بود در این مختصر گرد آوریم؛ بدون آنکه مدعی شویم که بر همه بلاد عالم یا حتی بر بیشتر آنها احاطه یافته ایم. و هرگز در این فن چنین طمعی نباید داشت چه همه کتب جغرافیا از آنها مطالب جز اندکی از بسیار را در بر ندارد.

مثلاً از اقلیم چین با همه عظمت و کثرت بلاد آن جز آگاهی اندکی به ما نرسیده، آنها بدون آنکه بتوان آن را محقق دانست. و همچنین است اقلیم هند، که آنچه از اخبار آن به ما رسیده مضطرب و نامحقق است. و نیز بلاد بلغار و چرکس و روس و سرب و اوثق و فرنگک از خلیج قسطنطنیه تا دریای محیطخرجی، که با وجود آنکه بلادی بسیار و ممالکی عظیم هستند نام شهرها و احوال آنها بر ما مجهول مانده و جز اندک ذکری از آنها به میان نیامده است.

و همچنین است سرزمینهای سیاهان - از طرف جنوب - که با وجود آنکه مشتمل بر بلاد بسیار و اقوام مختلف است از: حبش و زنج و قوجه و قنرور و زیلج و غیر ایشان، جز اندکی از اخبار بلادشان به ما نرسیده

و به زودی آگاه خواهی شد، که ما در این مختصر آنچه را که

در کتب مختلف پراکنده بود گردآورده‌ایم . و در تألیف خود طریقه این جزه را در کتاب «تقویم الابدان» در طب ، پیش گرفته‌ایم و آن را «تقویم الابدان» نامیده‌ایم .

اینک پیش از آنکه در جدولها به ذکر بلاد پردازیم آنچه را که شناختن آن واجب است از زمین و اقلیم‌های هفتگانه آن و دریاها ذکر می‌کنیم .

در معرفت همه زمین

همانطور که در کتب هیئت به چند دلیل ثابت شده ، زمین کروی شکل است . و از آن دلایل یکی این است که :

طلوع و غروب کواکب نسبت به اهل مشرق پیش از طلوع و غروب آنهاست نسبت به اهل مغرب . و این دلیل بر استدارت زمین است از مشرق به مغرب . و ارتفاع قطب و کواکب شمالی و انحطاط قطب و کواکب جنوبی برای کسانی که در شمال ایستاده‌اند و ارتفاع قطب و کواکب جنوبی و انحطاط قطب و کواکب شمالی برای آنان که در جنوب هستند و مرکب شدن این دو اختلاف برای کسانی که در سمتی میان این دو سمت قرار دارند دلیل بر استدارت همه زمین است .

اما پستی و بلندی‌های روی زمین چون کوهها و دره‌ها آن را از کروییت خارج نسازند . چه این پستی‌ها و بلندی‌ها در برابر عظمت زمین محسوس نیستند و در علم هیئت ثابت شده که کوهی که نصف فرسخ بلندی آن باشد در مقابل همه زمین به قدر خمس سبع عرض يك دانه جو است ، در مقابل کره‌ای که قطرش يك ذراع باشد .

و نیز در علم هیئت به چند دلیل ثابت شده که زمین در وسط فلك است

و از دلایل این ادعاء است : انخساف ماه هنگام مقابله حقیقی با خورشید ، که کره زمین در میانه حایل شود .

کسی که بر روی زمین ایستاده باشد سرش به طرف محیط فلک خواهد بود ، و آن سمت را فوق گویند و پاهایش به طرف مرکز زمین باشد و آن سمت را تحت خوانند . و سطح محدب زمین موازی است با سطح مقعر فلک محیط بر آن . و کسی که بر روی زمین حرکت کند سراو همواره محاذی جزئی از فلک باشد .

اینک مثالی برای آگاهی ذهن بر این مطلب : اگر حرکت بر روی همه زمین ممکن باشد و فرض شود که سه تن از يك موضع به راه افتند و یکی به سمت مغرب رود و یکی به جانب مشرق و یکی در جای خود بماند تا آن دو يك دور زمین را طی کنند و آن که به طرف مغرب رفته از جانب مشرق به نزد او بازگردد و آن که به طرف مشرق رفته از جانب مغرب به نزد او بازگردد ، روزهای آن که به طرف مغرب رفته یکی کمتر و روزهای آن که به طرف مشرق رفته یکی بیشتر خواهد بود . زیرا کسی که به طرف مغرب رفته به فرض آنکه زمین را در مدت هفت روز موافق مسیر خورشید طی کند ، غروب آفتاب برای او در يك روز به قدر سبع دور تقریباً تأخیر کند . پس در مدت هفت روز که يك دور کامل را به پایان رسانیده ، يك روز تمام شود . و آن که به جانب مشرق رفته و حرکتش مخالف حرکت خورشید بوده ، غروب آفتاب برای او ، در هر روز به قدر سبع دور پیش افتد و در مدت هفت روز ، يك دور کامل شود و بر روزهای او يك روز افزوده گردد . پس اگر در روز جمعه از یکدیگر جدا شده باشند و روز جمعه دیگر ، نزد آن کس که برجای مانده بازگردند ، آن روز نسبت به کسی که به جانب مغرب رفته و اینک از مشرق باز می گردد روز پنجشنبه و نسبت به

کسی که به جانب مشرق رفته و اینک از مغرب باز می گردد روز شنبه خواهد بود و همین حال باشد اگر این امر در ماهها و سالها فرض شود .

در معرفت اجزای زمین

خط استواء دایره عظیمه ای است فرضی، که بر دو نقطه اعتدال ربیعی و خریفی می گذرد و زمین را به دو نیمه شمالی و جنوبی تقسیم می کند . هر گاه دایره عظیمه دیگری فرض شود که بر دو قطب این دایره بگذرد زمین به چهار ربع تقسیم گردد . یکی از دو ربع شمالی مسکون است و احوال سه ربع دیگر بر ما مجهول .

بیشترین معتقدند که آن سه ربع دیگر را آب فرا گرفته است . و از این رو حکم به آبادانی يك ربع زمین کرده اند ، که چون حوادث فلکی مثلاً خسوفات را رصد کنند این حوادث را مردمی که در مشرق ساکن اند دوازده ساعت زودتر از مردمی که در مغرب ساکن اند رؤیت کنند و اگر برای هر ساعت پانزده درجه فرض شود و دوازده ساعت را در پانزده ضرب کنند صد و هشتاد درجه که نیمی از دور همه زمین است، حاصل شود . و از این رو قسمت معمور زمین را در نصف شمالی دانسته اند ، که هنگام نیمروز در هیچ جا دیده نشده که سایه ها به طرف جنوب افتند مگر در پاره ای اندک از جایها چون حوالی زَنْجُ و حَبْشَه . ولی هرگز عرض آن از سه درجه افزون نگردد . و در جانب شمالی نیز در آنجا که عرضش از تمام میل کلی بگذرد به سبب شدت سرما کسی مسکن نکند . و مقصود از میل کلی عرض شصت و شش درجه و نصف درجه است .

دریا بیشتر اطراف زمین را فرا گرفته است . اما جانب غربی و شمالی و جنوب شرقی آن معلوم است ولی جنوب غربی آن ، نامعلوم

بود . چه تاکنون کسی از راه دریا به آنجا نرسیده است . و نیز ما را به قسمت شمال شرقی بحر محیط آگاهی نیست .

و گفته شده است که : سبب آبادانی ربع شمالی و خرابی ربع جنوبی نزدیک بودن خورشید است به آن ، چه وقتی خورشید در سمت ربع جنوبی باشد در هنگام حضيض در بروج جنوبی قرار گیرد . پس در این هنگام به زمین نزدیکتر و شعاعش بیشتر و اثرش شدیدتر گردد .

ولی نصرالدین این تعلیل را ضعیف شمرده و گفته است که : تفاوت میان کوچکی خورشید از جهت بودن آن در اوج و بزرگی آن از جهت بودن آن در حضيض به حس در نیاید . بنابراین بعید می نماید که تأثیرش به حدی باشد که از دو موضع همانند ، یکی رامسکون و دیگری را غیرمسکون سازد . و این را علتی جز اراده خداوند نیست .

و نیز در تعلیل این موضوع گفته اند که : سبب آن مسامته طریقه محرقه است و مراد به طریقه محرقه ، مابین هبوط نیرین است . و آن از اثناء میزان باشد تا اثناء عقرب و این نیز تعلیلی ضعیف است . و نصیر گوید : از خرافات اهل احکام باشد .

فصل - مشائیان و جمهور منجمان معتقداند که : زمین منقسم به پنج قسمت است . و این قسمتها را دایره های متوازی و موازی با معدل النهار از یکدیگر جدا سازد . از جمله این دایره ها ، دو دایره است که قسمتهای خراب زمین را که به علت نزدیکی به دو قطب در نهایت سرما هستند ، از سایر قسمتها جدا می کنند .

این دو قسمت خراب دو قطعه طبلی شکل هستند که یکی از آن دو شمالی است و دیگری جنوبی . و به هر یک از این قسمتهای طبلی شکل قسمتی از کره زمین احاطه کرده است .

سطح مستوی میان این دو منطقهٔ طبلی شکل را با سه خط موازی چنان تقسیم می‌کنند که بر هر یک دو سطح دایره شکل محیط است. سطح میانی شامل خط استواء است و به سبب گرمای زیاد بیشتر آن خراب است. اما دو سطحی که بر دو جانب آن هستند - یکی شمالی و دیگری جنوبی - مناطق معتدله باشند. اما منطقهٔ معتدلهٔ جنوبی بنا بر مشهور در زیر آب است. این شکل صورت کرهٔ زمین را نمایش دهد :

جنوب

... سرمای شدید خراب است

معتدلهٔ جنوبی که در زیر آب است

سطح متوسط که خط استواء بر آن می‌گذرد

معتدلهٔ شمالی که در آن اقلیم واقع است

سبب سرمای شدید خراب است

ذکر خط استواء

خط استواء از دریای چین بر دریای هند بر زنج و در مغرب بر بیابانهای
سودان می گذرد و به دریای محیط غربی منتهی می شود .

کسی که در مناطقی باشد که خط استواء بر آن می گذرد شب و روزش
را در طول ساعات اختلافی نباشد . و دو قطب عالم برفاق بلده او خواهد
بود . و مدارات قائم برفاق او باشند و خورشید در هر سال دو بار : یک بار
در حمل و یک بار در میزان، بر سمت الرأس او گذرد .

برخی معتقداند که منطقه استوائی اعدل مواضع است و بعضی گویند
در غایت گرمی است . و آن را به جهت استواء شب و روزش بدین نام
خوانده اند . و به سبب آنکه در آنجا آفتاب سخت می تابد ، مردمش
معتدل المزاج نیستند و همه کسانی که از حیث رنگ بصره و موی و قیافه
شبه به آنان هستند آنچنان باشند .

در منطقه استوائی ، در مدت دوازده ماه ، یعنی یکسال کامل دو بهار
و دو تابستان و دو پاییز و دو زمستان باشد . بدین معنی که خورشید چون
به حمل در آید در سمت الرأس مردم آن دیار باشد ، و آن آغاز تابستان
نخستینشان بود . و چون به نیمه برج ثور در آید، آغاز پاییز نخستین باشد .
و چون به اول برج سرطان در آید، آغاز فصل زمستان نخستین بود . زیرا
در این هنگام در نهایت بعد از خط استوا باشد در جانب شمال . و چون به
نیمه برج اسد رسد، بهار دوم آغاز شود و چون به میزان در آید تابستان دوم
باشد . و هنگامی که به نیمه عقرب رسد پاییز دوم آغاز گردد . و وقتی که به اول
جدی در آید آغاز زمستان دوم باشد . چه در این هنگام در نهایت بعد است از خط
استوا در جانب جنوب . و چون به نیمه برج دلو داخل شود، بهار دوم فرا رسد .

سخنی کلی در اقلیم‌های هفتدانه

بدان که بیشتر معموره زمین میان عرض ده درجه تا حدود پنججاه درجه واقع شده . و اهل این صناعت آن را به اقلیمهای هفتگانه قسمت کرده‌اند تا هر اقلیمی تحت مداری باشد که احوال همه مواضع آن شبیه به یکدیگر بوده باشد .

طول هر اقلیم میان مشرق و مغرب است و عرض آن مقدار اندکی است که موجب زیادت نصف ساعت شود در طولانی‌ترین روز سال .
 جمهور مبدأ طولها را از جانب مغرب اعتبار کرده‌اند ، تا آنکه ازدیاد عدد طولها (= بعد شهرها) در جهت توالی بروج باشد . و از آنرو مبدأ عرض را خط استوا گرفته‌اند که بالطبع مبدأ، متعین باشد .
 برخی گفته‌اند که: مبدأ عمارت در مغرب ، جزایر خالیدات است . و از اینرو مبدأ طول را از آنجا حساب کرده‌اند . باید دانست که جزایر خالیدات اکنون غیرمعمور است . و برخی مبدأ طول را ساحل دریای غربی نهاده‌اند . و میان این دو ده درجه از دور معدل النهار تفاوت است . و نهایت عمارت در جانب شرقی موضعی است به نام *تَنگَنیر* .
 میانه دو نهایت شرقی و غربی را بر روی خط استواء *قِبْطَةُ الْأَرْضِ*

گویند و آن در فاصله ربع دور است از مبدأ غربی. و چون در مبدأ غربی - یعنی اینکه جزایر خالیدات است یا دریای غربی - اختلاف است، در موضع قِبَةُ الْأَرْضِ نیز اختلاف افتاده است.

اما اقالیم هفتگانه بر حسب عروض : بدان که آخر هر اقلیمی آن سوی اقلیمی است که در پهلوی او قرار گرفته . و در ترتیب اقالیم به حسب عروض نیز اختلاف کرده اند. گروهی مبدأ اقلیم اول را خط استواء و آخر اقلیم هفتم را نهایت عمارت زمین دانسته اند . اما آنچه محققان برآند اینست که :

اول اقلیم اول در عرض دوازده درجه و دو ثلث درجه است و آخر اقلیم هفتم در عرض پنجاه درجه و ثلث درجه . ما نیز در این مختصر، اقالیم را بدین نحو ترتیب داده ایم .

در مورد طول های جغرافیائی نیز بر طبق اختیار متأخران مبدأ را ساحل دریای مغرب گرفته ایم. و اکنون به ذکر اقالیم هفتگانه می پردازیم. اقلیم اول - مبدأ آن موضعی است که طولانی ترین روز آن دوازده ساعت و نصف و ربع ساعت باشد و عرض آن دوازده درجه و دو ثلث درجه و وسطش موضعی است که روز سیزده ساعت باشد و عرض آن شانزده درجه و نصف و ثمن درجه و آخرش موضعی است که روز سیزده ساعت و ربع ساعت باشد و عرض بیست درجه و ربع و خمس درجه اندکی کمتر زیرا گفتیم که آخر آن آنسوی اول اقلیم دوم باشد - و اول اقلیم دوم بیست درجه و ربع و خمس درجه است . پس آخر اقلیم اول اندکی از آن کمتر خواهد بود. بنابراین وسعت اقلیم اول هفت درجه و دو ثلث درجه و ثمن درجه است تقریباً. و اما مساحت آن را ، با مسا اقلیمهای دیگر در آتیه خواهیم گفت انشاء الله تعالی .

اقلیم دوم - مبدأ آن موضعی است که طولانی‌ترین روز آن سیزده ساعت و ربع ساعت باشد و عرض بیست درجه و ربع و خمس درجه و وسطش موضعی است که طولانی‌ترین روز سیزده ساعت و نصف ساعت باشد و عرض بیست و چهار درجه و نصف و سدس درجه و آخرش موضعی است که روز سیزده ساعت و نصف و ربع ساعت باشد و عرض بیست و هفت درجه و نصف درجه اندکی کمتر. پس وسعت اقلیم دوم هفت درجه و سه دقیقه است، تقریباً.

اقلیم سوم - مبدأ آن موضعی است که روز آن سیزده ساعت و نصف و ربع ساعت باشد و عرض بیست و هفت درجه و نصف درجه و وسطش موضعی است که روز چهارده ساعت باشد و عرض سی درجه و دو ثلث درجه و آخرش موضعی است که روز چهارده ساعت و ربع ساعت باشد و عرض سی و سه درجه و نصف و ثمن درجه، اندکی کمتر. پس وسعت اقلیم سوم شش درجه و ثمن درجه است، تقریباً.

اقلیم چهارم - مبدأ آن موضعی است که روز آن چهارده ساعت و ربع ساعت باشد و عرض سی و سه و نصف و ثمن درجه و وسطش موضعی است که روز آن چهارده ساعت و نصف ساعت باشد و عرض سی و شش درجه و خمس و سدس درجه و آخرش موضعی است که روز آن چهارده ساعت و نصف و ربع ساعت و عرض اندکی کمتر از سی و نه درجه و عشر درجه کم. پس وسعت اقلیم چهارم پنج درجه و هفده دقیقه است، تقریباً.

اقلیم پنجم - مبدأ آن موضعی است که روز آن چهارده ساعت و نصف و ربع ساعت باشد و عرض سی و نه درجه و عشر درجه کم و وسطش موضعی است که روز آن پانزده ساعت باشد و عرض چهل و یک درجه و ربع درجه و آخرش موضعی است که روز آن پانزده ساعت و ربع ساعت باشد

و عرض چهل و سه درجه و ربع و ثمن درجه ، اندکی کمتر . پس وسعت اقلیم پنجم چهار درجه و ربع و ثمن و عشر درجه باشد ، تقریباً .

اقلیم ششم - مبدأ آن موضعی است که روز در آن پانزده ساعت و ربع ساعت باشد و عرض چهل و سه درجه و ربع و ثمن درجه و وسطش موضعی است که روز آن پانزده ساعت و نصف ساعت باشد و عرض چهل و پنج درجه و ربع و عشر درجه و آخرش موضعی است که روز آن پانزده ساعت و نصف و ربع ساعت باشد و عرض چهل و هفت درجه و خمس درجه ، اندکی کمتر . پس وسعت اقلیم ششم سه درجه و نصف و ثمن و خمس درجه باشد ، تقریباً .

اقلیم هفتم - مبدأ آن موضعی است که روز آن پانزده ساعت و نصف و ربع ساعت باشد و عرض چهل و هفت درجه و خمس درجه و وسطش موضعی است که روز شانزده ساعت باشد و عرض چهل و هشت درجه و نصف و ربع و ثمن درجه و آخرش موضعی است که روز آن شانزده ساعت و ربع ساعت باشد و عرض پنجاه درجه و ثلث درجه . پس وسعت اقلیم هفتم سه درجه و هشت دقیقه باشد ، تقریباً .

دیده ایم که اغلب مؤلفانی که کتبی در اطوال و عروض ، از زیجات و غیر آن ترتیب می دهند ، هر موضعی را در اقلیم مربوط به خود ثبت نمی کنند؛ بلکه برخی از اماکن اقلیمی را در اقلیم دیگری نویسنده . هر کس در این باره اندیشیده باشد صحبت گفتار ما را در خواهد یافت . ولی ما این نکته را مراعات کرده ایم و هر مکانی را در اقلیم خود ثبت نموده ایم .

بدان که : بلاد کثیری هستند که از اقلیمهای هفتگانه به شمار نیامده اند . این بلاد یا آنسوی اقلیم اول اند در جهت جنوبی ، و یا آنسوی اقلیم هفتم اند در جهت شمالی ، تا پایان عمارت زمین از جانب شمال .

اما ساعات طولانی‌ترین روز در عرضهایی که آنسوی اقلیم هفتم هستند بدین نحو اند :

طولانی‌ترین روز به هفده ساعت رسد، در عرض پنجاه و چهار درجه و کسری . و به هیجده ساعت رسد در عرض پنجاه و هشت درجه و به نوزده ساعت رسد در عرض شصت و یک درجه و به بیست ساعت رسد در عرض شصت و سه درجه و به بیست و یک ساعت رسد در عرض شصت و چهار درجه و نصف درجه و به بیست و دو ساعت در عرض شصت و پنج درجه و کسری و به بیست و سه ساعت رسد در عرض شصت و شش درجه و به بیست و چهار ساعت رسد در عرضی چون تمام میل کلی و آن شصت و شش درجه و کسری باشد . و به یک ماه رسد در عرض شصت و هفت درجه و ربع درجه و به دو ماه رسد در عرض هفتاد درجه و یک ربع درجه کم و به سه ماه رسد در عرض هفتاد و سه درجه و نصف درجه و به چهار ماه رسد در عرض هفتاد و هشت درجه و نصف درجه و به پنج ماه رسد در عرض هشتاد و چهار درجه و به نصف سال رسد در عرض ربع دور و آن نود درجه باشد .

فصل - بیرونی در «قانون» گوید : مکان‌هایی را که روی خط استواء باشند عرض جغرافیائی نیست . چه مبدأ عرضهای بلاد خط استواء است . و این از آن جهت است که افق آن موضع ، بر دو قطب عالم گذرد و همه مدارات موازی معدل النهار را تنصیف کند . پس در آن بلاد ظهور یا خفاء هیچ مداری ابدی نیست . و شب و روز را در آن از حیث درازی و کوتاهی اختلافی نباشد و جمیع نقاط فلکی را طلوع و غروب باشد . و چون دو قطب فلک البروج طلوع و غروب کند منطقه البروج به سمت الرأس گذرد و جمیع مدارات موازی با معدل النهار بر سطح افق قسائم باشند و را کب ، در آنجا بر استقامت نماید و سعت مشارق و مغارب با

میلهها مساوی باشد . چه افق یکی از دوایر میل است . و دوری مکان دو انقلاب ربیعی و خریفی از سمت الرأس آن موضع، برابر بود . و ارتفاعشان از نصف النهار چه از جانب شمال و چه از جانب جنوب یکسان باشد . و نیز سایهها در این دو روز از جانب جنوب و شمال برابر بود . و چون خورشید میان دو اعتدال به بالاترین ارتفاع خود رسد ، سایهها محو گردد . و مابین این دو روز که آفتاب به سمت الرأس گذرد در آن موضع نصف سال باشد ، تقریباً .

در صفت معموره زمین بطور اجمال

یرونی گوید : رومیان و هندیان بیش از سایر امم به این صنعت پرداخته اند . ولی توجه هندیان به پایه یونانیان نرسد . و آنان خود تقدم یونانیان را در این فن تصدیق کنند . از این رو ما به آراء یونانیان میل کنیم و اقوال ایشان را ترجیح دهیم .

در کتب هندیان آمده است که : نصف کره زمین آب است و نصف دیگر گل . و مقصودشان از آب و گل ، دریا و خشکی باشد . و گفته اند که بر خط استواء چهار موضع است که فاصله مابین آنها ربع دور است . و آن چهار موضع عبارت اند از جمکوت در مشرق و دریای روم در مغرب و گنگدز که همان قبه الارض است و مابین مشرق و مغرب نقطه ای است مقاطر قبه الارض .

پس از سخن ایشان چنان لازم آید که همه معموره زمین در نصف شمالی باشد .

اما یونانیان ، چون عمارت در دیار آنان به دریای اقیانوس منتهی شود و جز از جزایر نزدیک به ساحل آن دریا خبری نیافته اند و از جزایر

دور بی‌خبر مانده‌اند و از جانب مشرق نیز بیش از نصف دور نگذشته‌اند. عمارت را در یکی از دو ربع شمالی پنداشته‌اند. و علم به آنکه چه مقدار از زمین معمور است، حاصل نمی‌تواند شد مگر به اخباری که از جانب مردمی موقت رسد و برگفته ایشان دلیلی نیست که زیاده از يك ربع معمور نمی‌تواند باشد. بلکه معموره را ربع قرار داده‌اند تا آنکه معلوم شود که بیرون از ربع مذکور معمور هست یا نه. بنابراین طول عمارت زیاده از عرض وی باشد. زیرا در جانب شمالی از دوثلث يك ربع دور به آنسو، به سبب سرمای زیاد در خور سکونت نیست.

هندیان خشکی روی زمین را به زبان خود «سنگ پشت» گویند. زیرا آب آن را از اطراف فراگرفته و او چون قبه‌ای از میان آب نمودار است. و مخصوصاً وقتی معتقد باشند که این قسمت بیرون از آب نصف کره زمین است این شباهت بیشتر تصور گردد.

ابودیحان گوید: از آن جهت اقیانوس غربی را دریای محیط نامیده‌اند که ساحلش از اقصی نقاط جنوب یعنی محاذی سرزمین سیاهان شروع شده و بر آودغست و سوس اقصی و طنجه و تاهرت و سپس جنئییه و سرزمین صقلا بها گذرد. و آنگاه به جانب سرزمینهای شمالی می‌پیچد و از آنجا برپشت کوههایی که هرگز کس بدانجا قدم ننهاده و سرزمینهایی که از شدت سرما کسی را یارای سکونت در آنها نیست می‌گذرد و بدون آنکه دیده شود به جانب مشرق امتداد می‌یابد. و از دریای شرقی نیز که در این ناحیه در پایان عمارت زمین است، به علت دوری و دشواری آن آگاهی حاصل نباشد. ولی اجمالاً می‌توان گفت که: آن نیز چون دریای اقیانوس از جانب جنوبی به شمال امتداد یافته و گویند که در آن سوی کوههای صرده به یکدیگر متصل شوند.

دریای اعظم در جنوب ربع مسکون به دریای محیط شرقی می پیوندد. این دریا را به نام سواحل آن یا جزایری که در سرتاسرش پراکنده شده می خوانند .

دریای اعظم از سرزمین چین آغاز می شود تا به هند و زنج رسد . ساحل شمالی آن معمور نیست و فواحی جنوبی آن نامعلوم است . چنانکه هیچ کس از مسافران دریا از آن خبری نیاورده اند .

از این دریا خلیجهای بزرگ و کوچک بسیاری به سواحل شرقی داخل شده ، که مهمترین آنها خلیج فارس است .

در مبدأ شرقی این خلیج سرزمین سُئران و برمنتهای آن در مغرب سرزمین عمان واقع شده .

سپس خلیج قُلُزُم است که در مبدأ آن در مشرق ، یَمَن و عَدَن واقع شده و در منتهای آن در مغرب حبشه و رَأْس حَرْبَرَه .

دیگر خلیج بَرَوِی است . و هر یک از این خلیجها خود چون دریائی است . دورترین نقطه ای که دریانوردان در دریای اعظم از جانب مغرب یافته اند سَفَاةُ الزَّجَج است و هنوز کس از آن درنگذشته است . و این بدان سبب است که این دریا در ناحیه مشرق به بر شمالی زند، و در مواضع بسیاری در آن داخل شده و جزیره های بسیاری در آن مواضع باشد . و همچنین خشکی در ناحیه مغرب به دریای جنوبی پهلو زند و در آنجا سیاهان مغرب باشند، و این سیاهان از خط استواء گذشته و تا حدود جبال کُمُر که سرچشمه های نیل است پیش رفته اند . در آن ناحیه ، دریا ، میان کوهها و دره های پرفراز و نشیب و در جزر و مد و تلاطم است . چنانکه کشتی ها را بشکند و دریانوردان را از حرکت باز دارد . و از این تنگه ها به دریای اقیانوس پیوندد . البته هیچ کس این اتصال را به چشم خود ندیده است ولی نشانه های

است که این امر را اثبات کند .

بدین طریق معموره زمین را آب دریاها فرا گرفته است . در خلال خشکیها ، دریاچهها و دریا‌های مختلف المقدیر بسیار است . از آن جمله است ، دریای فیلیش آرمنی و دریای روم و دریای خزَر .

چون سخن درباره همه معموره زمین به پایان رسید ، اینک می گوئیم که : همچنانکه آدمیان به اجناسی منقسم گردند ، زمین هم منقسم به اقسامی شود . و مشهورترین آن تقسیم زمین است به اقلیمهای هفتگانه که از مشرق به مغرب امتداد یافته و در عرض هر اقلیمی پهلوی اقلیم دیگر قرار گرفته است . اقلیم به معنی ناحیه و رستاق است و اصل در آن این است که اختلاف محسوس روز و شب است بدین معنی که آن مقدار از عرض را که موجب تفاوت نصف ساعت شود يك اقلیم خوانده اند ، چنانکه ذکر شد . این بود آنچه از گفتار ابودیحان اختیار کرده بودیم .

فصلی در تحقیق امر مساحت

گفتیم که زمین کروی است و در مرکز عالم واقع شده است . پس سطح محدب زمین موازی سطح مقعر آسمان است . و دوائر عظیمه‌ای که بر سطح زمین اند نیز موازی دوائر عظیمه فلکی هستند . و هر دایره از دوائر عظیمه ارضی چون دوائر عظیمه فلکی به ۳۶۰ جزء تقسیم شود . و هر جزئی از دوائر ارضی را جزء فلکی بفرز است . بنابراین هرگاه رونده‌ای بر روی خط نصف النهار یعنی خطی که از دو قطب شمالی و جنوبی زمین می‌گذرد در سرزمینی هموار و عاری از دره‌ها و تپه‌ها ، بدون هیچ انحرافی به راه افتد ، تا قطب به قدر يك جزء بالاتر یا پائین تر رود مسافتی را که بر روی دایره پیموده است مقدار يك درجه است و دایره ارضی ۳۶۰ برابر آن است . این امر را گروهی از قدما از جمله بطلمیوس صاحب « مجسطی » تحقیق کرده‌اند و حصه يك درجه از دایره خیالی عظیمه را بر روی زمین شصت و سه میل و دو ثلث میل یافته‌اند .

در عصر مأمون به فرمان او گروهی از حکماء در بیابان سنجار به تحقیق پرداختند . این گروه پس از آنکه ارتفاع قطب را حساب کردند به دو دسته تقسیم شدند . دسته‌ای به جانب قطب شمالی به راه افتادند و دسته‌ای به

طرف قطب جنوبی . اینان تا آنجا که برایشان میسر بود کوشیدند تا از راه مستقیم منحرف نشوند .

تا آنجا که قطب شمالی برای آنها که به طرف شمال حرکت می کردند يك درجه بالا آمد و برای آنها که به طرف جنوب می رفتند يك درجه انحطاط یافت . سپس به همانجا که آغاز کرده بودند باز گشتند و آنچه را که به دست آورده بودند با یکدیگر مقابله کردند . دسته ای پنجاه و سه میل و دو ثلث میل و دسته دیگر پنجاه و سه میل تمام حاصل کرده بودند . مقدار بیشتر را برگزیدند .

قبلاً نیز گفته بودیم که قدام در این محاسبه به عدد شصت و سه میل و دو ثلث میل رسیده بودند . یعنی اختلاف میان محاسبه قدام و متاخران ده میل باشد .

لازم است دانسته شود که این اختلاف به علت خطای است که در عمل حاصل شود . چه در این راه پیمائی از سهل انگاری و مسامحه در طی طریق برخط مستقیم نصف النهار در امان نتوان بود . و نیز هنگام اندازه گرفتن به ذرع و غیر آن خطاهائی به وقوع پیوندد .

و نیز دانستی که در مساحت دور زمین میان قدام و متاخران اختلافی است . قدام مساحت دور زمین را بیشتر از متاخران می دانستند ولی متاخران در غالب اینگونه اعمال رای قدام را می پذیرند . زیرا مسائل زیادی به آن تعلق می گیرد .

بدان که : قدام و متاخران نیز در اصطلاح ذراع و میل و فرسخ اختلاف کرده اند . اما در مورد اصبع اختلافی نیست ، چه همه متفق اند که اصبع شش شعیر باشد از شعیرهای متوسط که از پهلو کنار هم چیده باشند . اما ذراع مورد اختلاف

قدما ذراع را سی و دو اصبع می‌دانستند و متاخران بیست و چهار اصبع . یعنی ذراع قدما هشت اصبع بیشتر است .

اما میل نزد قدما سه هزار ذراع است و نزد متاخران چهار هزار ذراع، ولی این اختلاف لفظی است و مقدار میل نزد هر دو گروه یکسان باشد . زیرا میل در هر حال نود و شش هزار اصبع است . و اگر آن را به سی و دو تقسیم کنیم حاصل آن سه هزار ذراع و اگر به بیست و چهار تقسیم کنیم حاصل آن چهار هزار ذراع خواهد شد .

اما فرسخ : نزد قدما و متاخران هر دو، سه میل باشد و چون آن را به ذراع بدل کنند میان قدما و متاخران اختلافی لفظی پدید آید . بسدین معنی که به ذراع قدما نه هزار و به ذراع متاخران دوازده هزار باشد . و به هر تعبیر سیصد هزار و دوازده هزار کم (= دویست و هشتاد و هشت هزار) اصبع است .

چون دانستی که در نزد قدما، فرسخ نه هزار ذراع و میل سه هزار ذراع و نزد متاخران فرسخ دوازده هزار ذراع و میل چهار هزار ذراع باشد پس بدان که میل به هر تقدیر ثلث فرسخ است و هر فرسخی سه میل بود .

فصل - مقدار يك درجه به حساب قدما بیست و دو فرسخ و دو تسع فرسخ است ، زیرا هنگامی که شصت و شش میل و دو ثلث میل را بر سه تقسیم کنیم دو تسع باقی می‌ماند . و مقدار يك درجه در نزد متاخران نوزده فرسخ و يك تسع کم است ، زیرا هنگامی که پنجاه و شش را بر سه تقسیم کنیم يك تسع کم آید و آنچه ما بدان عمل کنیم بر حسب روش قدما است .

چون به روش قدما عمل کنی و بیست و دو فرسخ و دو تسع فرسخ را که مقدار يك درجه است در سیصد و شصت ضرب کنی مقدار دایره عظیمه زمین به دست آید و آن هشت هزار فرسخ است بدون زیادت و نقصان .

اما تکسیر مساحت زمین بر این حساب بیست هزار هزار و سیصد و شصت هزار شود و یک ربع آن تکسیر ربع مسکون است. و طول ربع مسکون نصف محیط است و عرض آن ربع محیط .

اما اگر به روش متاخران عمل کنی و نوزده فرسخ و یک تسع فرسخ کم را در سیصد و شصت ضرب کنی مقدار دایره عظیمه به روش متاخران به دست آید و آن شش هزار و هشتصد فرسخ است و از آنچه قدما حساب کرده بودند هزار و دویست فرسخ کمتر باشد .

ذکر مساحت اقلیم‌های هفتگانه بر روش قدما و متاخران

ابو یحییان بیرونی در کتاب «قانون مسعودی» رای متاخران را پذیرفته و برای تعیین مساحت زمین ، درجه‌های هراقلیم را در نوزده فرسخ و تسع فرسخ کم ضرب کرده و گفته است که :

اقلیم اول : طول آن از ساحل دریای عرچی تا پایان آن در مشرق صد و هفتاد و دو درجه و بیست و هفت دقیقه است . پس مسافت آن سه هزار و دویست و پنجاه و دو فرسخ و کسری باشد و عرض آن از جنوب به شمال هفت درجه و دو ثلث درجه و یک ثمن درجه باشد . یعنی صد و چهل و هفت فرسخ و بیست و هفت دقیقه .

من می‌گویم : اگر مساحت اقلیم اول را به روش قدما خواهی ، صد و هفتاد و دو درجه و بیست و هفت دقیقه را در بیست و دو فرسخ و دو تسع فرسخ ضرب کن تا عدد سه هزار و هشتصد و سی و دو حاصل شود . و تفاوت میان دو مساحت پانصد و هفتاد و چهار فرسخ و نصف فرسخ باشد . یعنی درازای اقلیم اول به حساب متقدمان همین مقدار از آنچه متاخران به دست آورده‌اند

همچنین باید درجات عرض ، یعنی هفت درجه و دوثلث درجه و یک ثمن درجه را در بیست و دو فرسخ و دو تسع فرسخ ضرب کنی تا عدد صد و هفتاد و سه فرسخ و سدس فرسخ به دست آید. و تفاوت میان این دو مقدار نیز بیست و شش فرسخ شود . یعنی پهنای اقلیم اول به حساب قدمها همین مقدار از آنچه متاخران آورده اند بیشتر باشد .

اقلیم دوم : اوردیجان گوید طول آن از ساحل دریای غربی تا نهایت آن در مشرق صد و شصت و چهار درجه و بیست دقیقه است . یعنی سه هزار و صد و چهار فرسخ و عرض آن هفت درجه و سه دقیقه است . یعنی صد و سی و پنج فرسخ و ربع و ثمن فرسخ .

من می گویم : اگر درازای به روش قدمها خواهی ، باید طول مذکور یعنی صد و شصت و چهار درجه و بیست دقیقه را در بیست و دو فرسخ و دو تسع فرسخ ضرب کنی تا عدد سه هزار و ششصد و پنجاه و دو به دست آید . و تفاوت میان آن دو پانصد و چهل و هشت فرسخ باشد . همچنین اگر درجات عرض یعنی هفت درجه و سه دقیقه را در بیست و دو فرسخ و دو تسع فرسخ ضرب کنی عدد صد و پنجاه و نه و یک ربع بدست آید و تفاوت میان آن دو تقریباً بیست و سه فرسخ و ربع فرسخ باشد .

اقلیم سوم : طول آن صد و پنجاه و چهار درجه و پنجاه دقیقه باشد . پس به روش متاخران درازای آن دو هزار و نه صد و بیست و چهار فرسخ و کسری و به روش قدمها سه هزار و چهار صد و چهل فرسخ و کسری شود . و تفاوت میان آن دو پانصد و شانزده فرسخ گردد . و عرض آن شش درجه و ثمن درجه باشد . پس به رای متاخران پهنای آن صد و پانزده فرسخ و نصف و ربع و ثمن فرسخ و به رای متقدمان ، صد و سی و شش فرسخ و ثمن فرسخ شود . و تفاوت میان آنها صد فرسخ و ربع و سدس فرسخ باشد .

اقلیم چهارم : طول آن صد و چهل و چهار درجه و هفده دقیقه است. پس به روش متاخران درازای آن دو هزار و هفتصد و بیست و پنج فرسخ و به روش قدما سه هزار و دو بیست و هشت فرسخ و یک ربع فرسخ باشد. و تفاوت میان آن دو چهار صد و هشتاد و دو فرسخ و نصف و ربع فرسخ شود. و عرض آن پنج درجه و یک ربع درجه و کسری باشد. پس پهنای آن به رای متاخران نود و نه فرسخ و سدس فرسخ شود و بر رای متقدمان صد و هیجده فرسخ و ثلث فرسخ گردد. و تفاوتشان نوزده فرسخ و سدس فرسخ باشد.

اقلیم پنجم : طول آن صد و سی و پنج درجه و بیست و دو دقیقه است و درازای آن به قول متاخران دو هزار و پانصد و پنجاه و هفت فرسخ و اندی و به قول قدما سه هزار و هشت فرسخ و نصف فرسخ باشد. و تفاوت میانشان چهار صد و پنجاه و یک فرسخ و کسری بود. و عرض آن چهار درجه و ربع و ثمن و عشر درجه باشد. پس به قول متاخران هشتاد و دو فرسخ و نصف و ثمن فرسخ و به قول قدما نود و هفت فرسخ و ربع فرسخ گردد. و تفاوت میانشان چهارده فرسخ و نصف و ثمن فرسخ باشد.

اقلیم ششم : طول آن صد و بیست و شش درجه و بیست و هفت دقیقه است. پس درازای آن به قول متاخران دو هزار و سیصد و نود فرسخ و نصف فرسخ و به رای قدما دو هزار و هشتصد و ده فرسخ بود و تفاوت میان آن دو، چهار صد و نوزده فرسخ و نصف فرسخ باشد. و عرض آن سه درجه و نصف و ثمن و خمس درجه پس به قول متاخران هفتاد و دو فرسخ و کسری و به قول قدما هشتاد و پنج فرسخ و تفاوت میانشان تقریباً ده فرسخ باشد.

اقلیم هفتم : طول آن صد و نوزده درجه و بیست و سه دقیقه است. و درازای آن به قول متاخران تقریباً دو هزار و دو بیست و پنجاه و چهار فرسخ و به قول قدما تقریباً دو هزار و ششصد و پنجاه و یک فرسخ. و تفاوت میانشان تقریباً

میصد و نودوشش فرسخ باشد، و عرض آن سه درجه و هشت دقیقه و پهنای آن به تقریباً شصت و دو فرسخ و به قول قدما هفتاد و سه فرسخ و کسری باشد و تفاوت میانشان تقریباً یازده فرسخ بود .

سخنی در دریاها

حکما گویند که : دریای شور یکی از عناصر چهارگانه است .
عناصر چهارگانه عبارتند از : یکی آتش ، که جای آن در مقعر فلک
هواست . و دیگر هوا ، که جای آن زیر آتش است و روی آب . و سه دیگر
آب ، که جای طبیعی آن ، این است که محیط بر زمین و محاط در هوا
باشد . و چهارم زمین ، که جای طبیعی آن باید در وسط همه باشد ، و
آب از هر سوی بر آن محیط . ولی عنایت خداوندی برخی از آن را از
آب خارج ساخته تا مکان حیوانات بری و نباتات باشد .
گویند که : آن مقدار از زمین که خارج از آب است ، تقریباً ربع
آن است .

اما سه ربع دیگر تقریباً ، در آب فرو رفته . و استدلالشان این است
که : خدای تعالی هر عنصری را به حالتی آفریده که اگر خواهد بتمامه
به عنصر دیگر استحاله شود به قدر آن گردد و اگر آب سه ربع زمین را
فرو نمی گرفت از حیث کثرت به اندازه ای نبود که چون به زمین استحاله
شود به قدر زمین گردد زیرا چون آب زمین گردد ، از حجمش کاسته شود .

و البته بحث در باره عناصر ، بیشتر از این درخور کتب حکمت بود و مناسب این کتاب نباشد .

و نیز گویند که : دریا های بزرگ و مشهور پنج است : دریای محیط و دریای چین و دریای روم و دریای فیلیس و دریای خزر .

اصحاب علم جغرافیا را در تعریف دریاها اصطلاحاتی است . مثلاً می گویند دریا چون قواره و شاپوره و طیلان و غیر آن امتداد یافته است . و ما آن را تصویر کردیم و قامهائی را که اهل این صنعت بر آن می نهند نوشتیم و آن این است :



و خور هر خلیجی است که از دریا به ناحیه ای از خشکی کشیده شده باشد و مجری مقداری است که سفینه ای در یک روز و یک شب با وزش باد خوش طی کند .

ذکر دریای محیط - چون خواهیم که دربارا بشناسانیم هر قسمت از آن را به نام سرزمینی که بر ساحل آن است می نامیم و نیز برخی از جوانب زمین را به دریائی که بر آن محیط شده ولی جایهائی که به وسیله دریا شناخته گردد غیر از جایهائی است که دریا به وسیله آنها شناخته می شود . پس دور حاصل نیاید .

دریای محیط را از آنرو بدین نام خوانده اند که بر همه آن مقدار

از زمین که بیرون از آب است احاطه دارد و اسطو آن را دریای
 اِکلیلی خوانده زیرا آنسان که اکلیل گرداگرد سر را فرا می گیرد، آن دریا
 نیز، گرداگرد زمین را فرا گرفته است.

اینک از جانب مغرب آغاز می کنیم. آنگاه به جانب جنوب و سپس
 به جانب مشرق و آنگاه به جانب شمال می پردازیم تا بار دیگر به مغرب
 رسیم. پس می گوئیم:

جانب جنوبی بحر محیط را که بلاد مغرب در ساحل آن واقع شده
 اقیانوس گویند و جزایر خالیدات در آنجاست، در فاصله ده درجه از ساحل.
 گروهی طول جغرافیائی را از آنجا آغاز کنند و گروهی از ساحل دریا
 همانطور که به آن اشاره کردیم.

دریای محیط از سواحل بلاد مغرب اقصی به جانب جنوب کشیده
 شده تا آنجا که بر صحرای ممتونه یعنی بیابانهای بربر می گذرد. این
 بیابانها میان بلاد مغرب و بلاد سیاهان واقع شده. آنگاه به طرف جنوب به
 جانب سرزمینهای خراب و غیر مسکون و نامسلوک می گذرد تا از جنوب
 خط استواء گذشته به طرف مشرق بر پشت کوههای قمر که سرچشمه خیل
 آنجاست، می پیچد. آنگاه به جانب جنوب کشیده می شود. سپس به جانب
 مشرق بر سرزمینهای خراب، آنسوی بلاد زنج و آنگاه به جانب مشرق
 گسترده شود تا به پایان شرقی زمین که بلاد چین است رسد و آنگاه در
 جانب شرقی چین به طرف شمال پیچد و امتداد یابد تا از بلاد چین بگذرد
 و محاذی سد یاجوج و ماجوج رسد. پس می پیچد و بر سرزمینهای ناشناخته
 بگذرد و به طرف مغرب کشیده شود و آنگاه به جانب شمال گسترده شود
 تا محاذی بلاد روس شود و از آن بگذرد به مغرب و سپس به جنوب رود.
 آنگاه به جانب مغرب امتداد یابد و بر سواحل سرزمین مردمی مختلف از

کفار ، تا محاذی بلادی که میان رومیّه و آنددّس است در آید و به سواحل آنددّس رسد . سپس از جانب غربی آنددّس به طرف جنوب گردد تا از آنددّس بگذرد و محاذی سبتّه از برّالعدنّه شود . یعنی همانجا که از آن آغاز کرده بودیم .

شریف ادیبی گوید : آب دریای محیط در جانب جنوبی غلیظ است . زیرا به سبب واقع شدن خورشید در سمت الرأس و نزدیکی آن ، اجزاء لطیف آب بخار شود و آب غلظت یابد و شوری آن افزون گردد . از این رو در آن نواحی حیوانی زیست نکنند و سفینه‌ای نگذرد .

و در کتاب «نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق» گوید : جانب شرقی دریای محیط را دریای زفتی گویند چه آب آن کدر و باد آن گردباد باشد و تاریکی در بیشتر اوقات بر آن چیره است . و این دریای زفتی به آن قسمت از دریای محیط که متصل است به بلاد یاجوج و ماجوج پیوندد .

ذکر دریایی که از دریای محیط شرقی به جانب

مغرب بیرون آید بطور اجمال

و آن دریائی است که از دریای محیط بیرون آید از اقصی بلاد شرقی چین و به طرف مغرب گسترده شود تا قُلُزُم ؛ در موضعی که طول آن پنجاه و شش درجه است و نصف درجه .

طول این دریا از جانب بلاد چین تا قُلُزُم در حدود صد و بیست و چهار درجه است ، و چون آنرا در بیست و دو فرسخ و دو تسع فرسخ ضرب کنی - که مسافت هر درجه است به روش قدما - دو هزار و هفتصد و چهل و هشت فرسخ که درازای آن است حاصل شود . و هر قسمت از این دریا را به مناسبت بلادی که در سواحل آن واقع شده به نام‌هایی چند خوانند . چنانکه جانب

شرقی آنرا دریای چین گویند و قطعه غربی آن را دریای هند و سپس دریای فارس و دریای بربر معروف به خلیج بربری و دریای قلزم ، و ما هر يك جداگانه شرح دهیم .

ذکر دریای چین - اما تفصیل احوال و تحدید آن بر ما مجهول است . چه هنوز به تفصیل محققى دست نیافته ایم . و آنچه در کتب آمده است اینست که : جنوب شرقی چین به خط استوا پیوندد - آنجا که دیگر عرض جغرافیائی وجود ندارد - و از آنجا دریای چین آغاز می شود و در آن جزایر بسیار است و در آن جزایر شهرهای فراوان که برخی بر خط استواء هستند و برخی در جنوب آن . و دریای چین همچنان به طرف مغرب گسترده شود تا جبال قمرُون که میان چین و هند واقع است . در جبال قمرُون معدن عود باشد . و آن در موضعی است در طول صدویست و پنج درجه و عرض ده درجه .

در کتاب «المسالك والممالك» معروف به «العزیزی» منسوب به العزیز صاحب فاطمی مصر تألیف حسین احمد مهبلی ، آمده است که : چون آدمی از جزیره سرجره به سوی بلاد شرقی چین به راه افتد ، پس از طی دو روزه راه در درون دریا با کوههایی مواجه شود که آنها را ابواب و فرجه‌هاست و سفینه‌ها از میان آنها بگذرند و هر باب به بلدی از بلاد چین منتهی شود . و این راه کسی است که به سمت مشرق رود و از جانب چپ بگذرد . اما کسی که قصد بجه کند ، راه او به جانب جنوبی این کوهها و خارج از آنها باشد .

ذکر دریای اخضر - و آن دریای هند است . مشرقش دریای چین است و شمال آن بلاد هند و مغربش بلاد یمن . اما جانب جنوبی آن برای ما نامعلوم بود . زیرا دریائی است به جانب جنوب کشیده تا از خط

استواء می‌گذرد. و جزیره سَرائِدیب در آن دریا باشد و گویند در دریای هند و چین هزار و هفتصد جزیره آبادان باشد.

در کتاب «رسم المعمور» منسوب به بطلمیوس که آنرا برای هامون به عربی ترجمه کرده‌اند برای اطراف این دریا، طول و عرضهای ذکر شده، ولی ما آنچه را که با آن موافق بودیم آوردیم و از آنچه با آن موافق نبودیم اعراض ورزیدیم.

ذکر دریای فارس - و آن دریائی است که از دریای هند جدا شود به طرف شمال میان مَعْران و عَمان . مَعْران بردهانه دریای فارس در جانب شرقی واقع شده و قصبه آن کیز است . و آن در موضعی است در طول هفتاد و نه درجه و عرض بیست و چهار درجه و چهل و پنج دقیقه . سپس دریا بر ساحل عَمان امتداد یابد و به طرف شمال گذرد تا به عبّادان رسد، در طول هفتاد و پنج درجه و نصف درجه و عرض سی و یک درجه . و از عبّادان به جانب مَهْرُوجان با اندک میلی به جانب جنوب به طرف مشرق امتداد یابد، تا طول هفتاد و شش و عرض سی . سپس به سینیز گذرد ، در طول هفتاد و شش درجه و عرض سی و دو درجه . آنگاه به طرف جنوب به جنابه امتداد یابد، تا طول هفتاد و هفت درجه و یک ثلث درجه و عرض سی درجه . و آنگاه به جانب سیف البَحْر رود .

جنابه در ساحل بلاد فارس است و در آن بندری است برای ورود و خروج کشتیها و در اطراف آن قریه‌هایی است .

سپس دریا از سیف البَحْر می‌گذرد و به جانب مشرق به سیرانی می‌رسد، در طول هفتاد و نه درجه و نصف درجه و عرض بیست و نه درجه و نصف درجه . و پس از آنکه از کوه‌هایی پراکنده و صحراهایی چند گذشت به جانب مشرق به حصن ابن عمّاره می‌رسد، در طول هشتاد و چهار درجه و عرض

سی درجه و بیست دقیقه. آنگاه به جانب مشرق گسترده می شود. تا به هَرْمُوز
رسد.

هَرْمُوز فرضه کرمان است در طول هشتاد و پنج درجه و عرض
سی درجه.

آنگاه دریا به طرف جنوب و مشرق امتداد می یابد تا به سواحل
معران رسد. قصبة مُعْران، نیز است. همان که طول و عرض آن مذکور
افتاد: طول آن صبح و عرض آن کدمه است.

در دور، بردهانه دریای فارس از بحرهند واقع است. و آن مشتمل
بر چند کوه است که یکی را کَسیر و دیگری را عَویر خوانند و از کوه سوم آگاهی
نداریم. آب دریا برگرد آن کوهها بگردد و چون سفاین به آنها اصابت
کنند شکسته شوند. و نیز گویند که آن کوهها در درون دریا باشند و جز
اندکی از آنها از آب بیرون نبود. و در همه دریای مشرق و دریای فارس
در هر شبانه روز جزر و مد باشد، چنانکه آب تا حدود ده ذراع بالا آید و باز
به مقدار نخستین بازگردد.

ذکر دریای قَلْزَم - از قَلْزَم آغاز می کنیم و آن بلده کوچکی است،
بر جانب شمالی آن دریا، در طول پنجاه و چهار درجه و ربع درجه و به قولی
پنجاه و شش درجه و نصف درجه و عرض بیست و هشت درجه و ثلث درجه.
دریای قَلْزَم از این بلده آغاز شود و به طرف جنوب با اَنْدَک مِیَلی به مشرق
امتداد می یابد، تا به قَصِیر که فرضه قَوُصی است در طول پنجاه و نه و عرض
بیست و شش درجه رسد. و در نَزْدِیک عَیْطَاب در طول پنجاه و هشت درجه و
عرض بیست و یک درجه با اَنْدَک مِیَلی به مغرب به طرف جنوب می پیچد و
بدون هیچ انحنائی پیش می رود تا به سَوَاکِن که بلده کوچکی از سُوْدَان است،
در طول پنجاه و هشت درجه و عرض هفده درجه رسد. آنگاه به جانب

جنوب امتداد می یابد تا آنجا که به جزیره دَهْلَك رسد . و دَهْلَك جزیره ای است در ساحل غربی آن در طول شصت و یک درجه، و عرض هفده درجه . سپس به جانب سواحل حبشه، به طرف جنوب پیش می رود ، تا به جبل المَنْدَب رسد . جبل المَنْدَب نهایت جنوبی دریای قَلْزَم است ، بر دهانه قَلْزَم از دریای هند .

جبل المَنْدَب و جَرَّعَدَن به یکدیگر نزدیک باشند ، چنانکه انسانی از یکسو ، انسان دیگر را در سوی دیگر ببیند . این تنگه را باب المَنْدَب گویند . یکی از مسافران برای من نقل کرد که : باب المَنْدَب در شمال عَدَن با میلی به طرف مغرب در فاصله یک مجری واقع شده است و کوههای مَنَدَب که در جَرَّسُودان هستند ، از روی کوههای عَدَن دیده می شوند . و اینجا نهایت تنگی دریاست . و عَدَن در جنوب شرقی باب المَنْدَب است .

اینها بود ، آنچه در جانب غربی دریای قَلْزَم است ، از بندة قَلْزَم تا باب المَنْدَب . و اینک به جانب دیگر آن دریا می پردازیم و از عَدَن آغاز می کنیم و می گوئیم :

دریای قَلْزَم ، از عَدَن ، در طول شصت و شش درجه و عرض بیست و یک درجه به جانب شمالی امتداد می یابد و از سواحل یَمَن می گذرد تا در اواخر حدود یَمَن در طول شصت و هفت درجه و عرض هفده درجه و عشر دقیقه کم به حَلَّی می رسد . و سپس به جانب شمالی پیش می رود تا به جَدَه رسد ؛ در طول شصت و شش درجه و عرض بیست و یک درجه . آنگاه با میلی اندک به طرف مغرب ، به شمال کشیده می شود . تا به جُحْفَه ، که میقات اهل مِصْر است رسد ؛ در طول شصت و پنج درجه و عرض بیست و دو درجه . سپس با میلی به جانب مغرب به طرف شمال امتداد می یابد ، تا به سواحل یَنْبُوع رسد ؛ در طول شصت و چهار درجه و عرض بیست و شش درجه و سپس به جانب شمال

غربی می‌گراید ، تا از مَدینَ بگذرد و به اَیْلَه رسد ؛ در طول پنجاه و پنج درجه و عرض بیست و نه درجه - و به قول صاحب قانون اَیْلَه در طول پنجاه و شش درجه و چهل دقیقه و عرض بیست و هشت درجه و پنجاه دقیقه واقع شده - آنگاه به طرف جنوب می‌پیچد تا طور که جای آمد و شد کشتی‌هاست و در میان دو بازوی دریا واقع شده . از آنجا دریا باز به طرف شمال می‌پیچد ، تا در طول پنجاه و چهار درجه به جلد قُلْزَم که در مغرب اَیْلَه و از حیث عرض جغرافیائی نزدیک به آن است ، پیوندد .

قُلْزَم و اَیْلَه هر یک بر بازو یا زبانهای از دریا هستند. این دو زبانه در بیابان پیش رفته‌اند و میان این دو زبانه شبه‌جزیره‌ای است در دریا پیش رفته ، و طور در این شبه‌جزیره واقع است . طول جغرافیائی طور نزدیک است به طول جغرافیائی اَیْلَه . بر زبانۀ شرقی اَیْلَه است و بر زبانۀ غربی قُلْزَم . پس اَیْلَه در مشرق قُلْزَم است و طور میان اَیْلَه و قُلْزَم . طور در جنوب آن دو بلده ، بر رأس شبه‌جزیره و بر ساحل دریاست . پس میان طور و بحر مصر دریائی است و آن همان زبانۀ ای است از دریا که قُلْزَم در کنار آن است و میان طور و بحر حجاز دریائی است و آن همان زبانۀ ای است از دریا که اَیْلَه در کنار آن است . طور از راه دریا به هر دو طرف نزدیک است و از راه خشکی دور . و مسافری اگر بخواهد از طور به مصر رود باید قُلْزَم را دور زند و اگر بخواهد به حجاز رود باید اَیْلَه را دور زند . جانب شمالی طور خشکی است و سه طرف دیگر آن را آب فرا گرفته است . دریای قُلْزَم چون از قَصِیر بگذرد ، به طرف جنوب و مشرق گسترده شود ، تا جائی که پهنای آن به هفتاد میل رسد . و این قطعۀ گشاده را بَرَكَةُ غَرْفَدَل خوانند . غَرْفَدَل به ضم غین نقطه‌دار و راء بی نقطه و سکون نون سپس

دال بی نقطه و لام .

ذکر خلیج بربری - و آن خلیجی است که از دریای هند در جنوب جبل المندب و جنوب بلاد حبشه جدا می شود و به طرف مغرب گسترده می گردد تا به بحرّرا از بلاد زنج ، رسد ؛ در طول شصت و هشت درجه و عرض شش درجه و نصف درجه . در کتاب «قانون مسعودی» عرض بحرّرا دوازده درجه ذکر شده . در ازای این دریا از مشرق به مغرب در حدود پانصد میل است و از امواج آن حکایات عجیب ذکر کرده اند .

شریف ادیسی گوید : موج آن به قدر کوهی اوج گیرد و شکسته نشود . و همو گوید که : جزیره کنبدو جزیره ای است در همان دریا از متصرفات زنج و مسلمانان در آن باشند .

ذکر دریای اقیانوس - و آن قطعه ای است از دریای محیط غربی . این دریا از جانب غربی خط استواء آغاز می شود و آن موضعی است که طول های جغرافیائی را از آنجا حساب می کنند . پس ابتدای آن جائی است که عرض جغرافیائی ندارد . آنگاه به مقدار یک درجه طول به مشرق می رود . سپس به طرف شمال شرقی گسترش می یابد تا به طول ده درجه و عرض شانزده درجه رسد . آنگاه به جانب شمال غربی می پیچد و از طولش کم می شود ، تا به طول هفت درجه و عرض سی و پنج درجه کشد . و این در نزدیک طنجه است . سپس بر ساحل غربی آندلس امتداد می یابد و از اندلس می گذرد و بر شمال رومیه دور می زند و تا عرض شصت و یک درجه و طول چهل و سه درجه رسد . و سپس تا عرض هفتاد و یک درجه گسترده گردد .

از این دریا چند دریای دیگر بیرون آید . از آن جمله است : دریای روم و دریای بردیل و دریای ورنک که انشاء الله به ذکر آنها خواهیم پرداخت .

در دریای اقیانوس ، در شبانه روز دوبار جزر و مد شود و شریف ادیبی در کتاب خود موسوم به «نزهة المشتاق» گوید: جزر و مدی که ما به چشم خود دیدیم در دریای ظلمات یا بحر محیط، در مغرب آندلس و بلاد برطانیه بود. سه ساعت از روز گذشته مد آغاز می شود تا ساعت نه. سپس شش ساعت در جزر بود، تا آخر روز. آنگاه شش ساعت دیگر حالت مد یابد و شش ساعت حالت جزر. بدین طریق در روز یکبار جزر و یکبار مد و در شب نیز یکبار جزر و یکبار مد حاصل شود.

سبب جزر و مد این دریا اینست که در ساعت سه باد بر آن وزد و آن را به جنبش آرد و هرچه آفتاب از افق بالاتر آید مد دریانیز با افزون شدن وزش باد افزون تر گردد. سپس روی به نقصان نهد تا آخر روز. و این نقصان به سبب میل خورشید است به جانب مغرب و این خود حالت جزر باشد. و همچنین است در شب که در آغاز آن وزش باد روی به افزونی نهد و در پایانش روی به کاهش.

اما در شبهای سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم ماه، مد دریا روی به افزون نهد و جایهایی را فراگیرد که جز در ماه دیگر در همان شبها فرا نگیرد، و این چیزی است که اهل مغرب، خود به چشم بینند و سخن از گزافه به دور باشد. و ایشان خود اینگونه مد را فیضان نامند.

ذکر دریای روم - و آن دریائی است که از اقیانوس بیرون آید به جانب شرقی و ابتدایش از طنجه است. از میان طنجه و سبتّه - و جز آن دو از برآئندوه - و آندلس خارج شود و آنجا را دریای زقاق گویند؛ که دریایی است تنگ. در قدیم وسعت دریای زقاق از برآئندوه تا برآندلس، ده میل بوده. و شریف ادیبی گوید که: این سخن در

کتب قدیم مثبت است . اما در این زمان وسیع تر از آن است و چنانکه ابن سعید گوید : مقدار آن هیچده میل باشد .

اکنون به سخن آغاز کنیم و گوئیم که : در تحدید این دریا ، از طَنْجَه و سَبْتَه که هر دو از بَرُالْعَدْوَه هستند ، آغاز می کنیم . به جزیره - الخضراء - از اَنْدَلُس - که مقابل سَبْتَه و طَنْجَه که پایان آن است منتهی شویم .

طَنْجَه در طول هفت درجه و عرض سی و پنج درجه است . دریا از آنجا به طرف جنوب شرقی می پیچد تا سَلَا ؛ در طول هفت درجه و کسری و عرض سی و سه درجه . سپس به جانب شمال شرقی امتداد می یابد تا سَبْتَه ؛ در طول نه درجه و عرض سی و پنج درجه ، آنگاه به طرف جنوب شرقی تا طول پانزده درجه و عرض دو درجه و دو ثلث درجه کشیده می شود . در این هنگام از حدود قَسِیْمَان می گذرد . سپس با اندک میلی به شمال به جانب مشرق امتداد می یابد تا به الجزایر که فرضه بجایه است رسد ؛ در طول بیست و عرض سی و سه ، آنگاه از بجایه تا اول حدود افریقیه ، پیش رود ، تا مقابل قَوْنُس شود ، از جانب شمالی آن . و از آن خلیجی به قَوْنُس داخل شود ؛ در طول سی و دو درجه و عرض سی و سه درجه . و چون از قَوْنُس گذشت در حدود نود میل مستقیماً به مشرق رود . سپس به جانب جنوب پیچد و شبه جزیره بزرگی سازد . و برکناره این شبه جزیره در موضعی که دریا از مشرق به جنوب می پیچد ، جزیره قَوْصَرَه است ، مقابل جزیره صِیْلِیَه . و آنگاه پیش از آنکه به سُوَسَه رسد ، به طرف جنوب امتداد یابد . سپس به طرف مشرق می گردد و به سُوَسَه می رسد ؛ در طول سی و چهار درجه و عرض سی و سه درجه و بیست دقیقه کم . آنگاه به

طرف جنوب شرقی رود تا مهیدیه؛ در طول سی و پنج درجه و بیست دقیقه کم و عرض سی و دو درجه، سپس ادامه یابد تا از صَفَافُس بگذرد و به جزیره جردیه که در جنوب شرقی صَفَافُس است، رسد. و چون از جردیه گذشت، به شمال پیچد و در بر جنوبی، پیش رفتگی ای سازد و به طرف شمال شرقی پیش رود تا به طرابُلُس غرب رسد؛ در طول سی و هشت درجه و عرض سی و دو درجه و نصف درجه. سپس به جانب مشرق امتداد یابد تا از حدود افریقیه بگذرد؛ در طول چهل و یک درجه. و چون از افریقیه گذشت از جانب شمال شرقی به طَلْمِیْثَارَسَد؛ در طول چهل و چهار درجه و عرض سی و سه درجه و ده دقیقه. سپس بر ساحل بلاد بَرَقَه گذرد در شمال. چه بَرَقَه بر پیش رفتگی ای است به طرف شمال در دریا. و دریا از آغاز حدود بَرَقَه به جانب شمال گردد و در این مکان شامل رَأْسِ اَوْثَمَانَ شود و آن کوهی است درون دریا در طول چهل و چهار درجه و عرض سی و چهار درجه. سپس از رَأْسِ اَوْثَمَانَ به جانب رَأْسِ قُبْنِی امتداد یابد. و آن نیز کوهی است در دریا در مقابل رَأْسِ اَوْثَمَانَ از جانب شرقی. و چون دریا به رَأْسِ قُبْنِی رسید، به جانب جنوب پیچد تا به عَقَبَه رسد. و آن اول دیار مِصر است؛ در طول چهل و نه درجه و عرض سی و دو درجه. سپس به جنوب شرقی رود. تا اِسْکَنْدَرِیَه؛ در طول پنجاه و یک درجه و بیست دقیقه و عرض سی و یک درجه و نصف درجه. سپس از جانب شرق به دِیْمِیَاط رسد؛ در طول پنجاه و چهار درجه و عرض سی و یک درجه و کسری. آنگاه از جانب شرقی به عَرِیْشِ نَزْدِیْکِ غَزَه رسد. و از عَرِیْشِ راه مشرق را قطع کرده به طرف غَزَه و عَسْطَلَانَ و یَافَا و قِیسَاریَه و عَثَلِیْث و عَمَّا و صُور و صِیدَا. آنگاه به بیروت رسد. و هر شهری از اینها که